



عقل و عشق در حریم عاشورا/ واقعه کربلا عصاره زندگی است

محرم، اوج زندگی و واقعه کربلا، عصاره آن است. مسئله عقل و عشق، مسئله ای بنیادی است، زیرا انسان هر دو ویژگی را دارد. هم عاقل است هم عاشق، و عشق نیز از ویژگی هایش به شمار می آید.

محرم، اوج زندگی و واقعه کربلا، عصاره آن است. مسئله عقل و عشق، مسئله ای بنیادی است، زیرا انسان هر دو ویژگی را دارد. هم عاقل است هم عاشق، و عشق نیز از ویژگی هایش به شمار می آید.

به گزارش خبرگزاری مهر، آنچه می خوانید گلچینی از دیدگاه های فلسفی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی درباره حرکت امام حسین (ع) و قیام عاشورا است که با عنوان «عقل و عشق در حریم عاشورا» منتشر شده است.

«اساس عالم بر عقل و عشق استوار است که مظهر کامل آن، واقعه کربلاست. محرم، اوج زندگی، و واقعه کربلا، عصاره آن است. مسئله عقل و عشق، مسئله ای بنیادی است، زیرا انسان هر دو ویژگی را دارد. هم عاقل است -و شاید تنها موجود عاقل در عالم باشد- هم عاشق، و عشق نیز از ویژگی هایش به شمار می آید.

کدام عقل در انسان است که شهادت را می پذیرد؟

بعضی از آیات قرآن، بشر را تشویق به جهاد و شهادت می کند، مانند آنجایی که می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... انفال، آیه 74» اینجا مخاطب، کدام عقل در انسان است و این عقل چه منافعی را جست و جو می کند که تسلیم می شود تا جهاد کند و شهید شود؟

این خطاب به همه مومنین است. همه آیات قرآن همه انسان ها را مورد خطاب قرار می دهد. وقتی امر، امر خداوند باشد مقتضای عقل، تسلیم شدن در برابر آن است و به طور اساسی همین تسلیم هم حکم عقل است.

تسلیم صفت عشق است یا عقل؟

عقل تسلیم خداوند می شود، اتفاقا عشق، سرکش است.

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود (مثنوی مولوی)

مردم این گونه می اندیشند که عقل، سرکش است. عقل در مقابل خداوند تسلیم است و در جای خود کار می کند. بعضی دچار این اشتباه می شوند که عقل، متکبر است یا عقلا متکبرند در حالی که انسان بی عقل است که کبر می ورزد. انسان عاقل تکبر ندارد. کسی که به وحدت نامتناهی حق ایمان دارد و با عقلانیتش می فهمد که خداوند، محیط علی الاطلاق است و همه هستی، ظل وجود حق تعالی و پرتو نور خداوند است و احاطه قیوم لایتناهی را درک کرده، چنین کسی چگونه تسلیم نشود؟

تسلیم شدن در برابر حق، حکم عقل است. این طور نیست که نخست دین دار باشیم و بعد عقل پیدا کنیم، بلکه ابتدا باید عاقل بود تا دین دار شد. انسان به مقتضای عقل دین را می پذیرد نه به مقتضای بی عقلی. اگر به مقتضای بی عقلی دین را بپذیرد، دینش ارزشی نخواهد داشت.

قلب و عقل

انسان هم عقل دارد هم قلب. قلب انسان، عقل او نیست اما قلب زمانی سالم است که بر اساس عقل کار کند. اگر قلب انسان تقاضایی داشت و به مقتضای قلب بودن کارهایی انجام داد که از دایره عقلانیت و از حکم عقل خارج بود، آن کارها خوب نیستند.

کلمه قلب در فارسی، همان دل است. قلب یعنی چیزی که منقلب می شود، قلب آدمی هر لحظه دگرگون می شود و ثبات ندارد. بسیار حساس است و دگرگونی های فراوانی در آن اتفاق می افتد. قلب، لطیف ترین بخش وجودی انسان و در حقیقت، بخش اصلی هستی اوست، چه قلب معنوی چه قلب صنوبری.

این قلب ظاهری همین است که ضربان دارد و گوشت است، اما قلب واقعی همان قلب معنوی و مرکز ادراک و احساسات، و آن خانه خداست. این قلب، حریم خدا و همان دل مومن است و البته دل انسان کامل. کعبه مجاز است و خانه ای است که با گل ساخته شده و البته مقدس، اما خانه حقیقی خداوند، دل مومن است.

حدیثی از امام جعفر صادق(ع) است که می گوید: انسان دارای قلب عقول است. عقول صیغه مبالغه عاقل و به معنی بسیار عاقل است، یعنی که قلب عاقل است. بنابراین عقل، با احساس منافاتی ندارد و چه بسا اگر احساسات انسان با عقل هماهنگ نباشد بسیار زبان بخش خواهد بود.

امام حسین مظهر کامل عشق و عقل الهی است

به یقین، حضرت سید الشهدا همان طور که مظهر کامل عشق الهی است، مظهر کامل عقل الهی هم هست. اگر عقل الهی نداشت، عشق الهی هم نداشت. عقل و عشق امام حسین(ع) و دیگر اولیای خدا از یکدیگر جدا نیست. عشقش عقلانی بود، زیرا عشق هر عاشقی به اندازه عقل اوست.

عقل، ظرف عشق اوست

ارزش هر عاشقی به اندازه معرفت اوست. هر چه عاشق، معرفت بیشتری داشته باشد، عشقش لطیف تر است. هر چه در مرتبه پایین تر قرار گیرد، درجه عشقش پایین تر است تا اینکه می رسد به عشق حسی و شهوانی. عشق شهوانی هم به یک معنی عشق است، اما چون معرفت درستی در آن نیست در حد موضوعی شهوانی ارزش دارد. معرفت از خواص عقل است. هر اندازه که مراتب معرفت عاشق، بیشتر باشد، مراتب عشقش، لطیف تر است تا به عشق عالی الهی برسد که این همان هشق امام حسین(ع) است.»

حرکت امام حسین (ع) ذره ای خلاف عقل نیست

بیشتر نگاه ها به واقعه عاشورا، نگاهی احساسی و عاشقانه است و عقل را در آن کمتر داخل می دانند. آیا همه عاشورا و همه افعال امام حسین (ع) حکیمانه و مدبرانه نبوده است؟ در حرکت امام حسین (ع) ذره ای خلاف عقل نیست. او تجلی عقلانیت و تجسم عشق است. اگر خلاف عقل باشد اصلاً ارزشی وجود نخواهد داشت در حالی که امام حسین(ع) ولی مطلق خداوند است.

فناء فی الله مرگ اختیاری است

اولیای خدا از مرگ نمی هراسند. ولی خدا نه خوف دارد و نه غصه می خورد و اصلاً عاشق فنای در حق است. بنابراین، این مرگ، مرگ ظاهری است و اگر به دست ظالمی هم کشته نمی شد در مقام فناء فی الله بود:

مرگ را دانم ولی تا کوی دوست راه اگر نزدیک تر داری بگو (مثنوی معنوی)

در این شعر می گوید مرگی که تو می گویی می شناسم، اما راهی نزدیک به من نشان بده. مسئله کربلا هم همین است. قتل در عالم زیاد بوده است: غارت، کشتن، ظلم و ظالم و مظلوم. همه این ها از بدو خلقت و از زمانی که یکی از پسران حضرت آدم (ع) پسر دیگرش را کشت، وجود داشته است و می دانیم وقتی خداوند می خواست انسان را بیافریند، ملائک گفتند او موجودی خون ریز است، اما صحنه هایی در تاریخ است که تجلی الهی دارند؛ شهادت امام حسین (ع) این گونه است.

اگر کسی معرفت نداشته باشد، واقعه عاشورا را مانند دیگر وقایع تاریخی می بیند، اما زمانی که کسی به امام حسین (ع) معرفت می یابد و او را ولی خداوند می شناسد، می داند که صحنه شهادت و واقعه کربلا چه صحنه ای است و می داند امام حسین (ع) همیشه مقام فناء فی الله را داشته است.

مولوی می گوید: خودم را به کربلا رساندم، شنیدم که اینجا سرها بریدند، استخوان ها قلم کردند، دیدم آنجا غوغایی به پا است:

رفتن و جولان سر میدان کنند
رقص اندر خون خود مردان کنند

چون رهند از دست خود، دستی زنند
چون رهند از نقص خود رقصی کنند

مطربانشان از درون دف می زنند
بحرها در شورشان کف می زنند

این دهان بر بند از هزل ای عمو
جز حدیث روی او چیزی مگو